

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیستم، دوره جدید، شماره 7، پیاپی 87، پاییز 1389

پیامدهای اجتماعی قحطی‌های عصر ناصری

محسن خداداد¹

سید محمدحسین منظورالاجداد²

چکیده

در عصر ناصری قحطی‌های مکرری در ایران رخ داد که هر بار فجایع ناگواری به همراه داشت. با بروز قحطی‌ها، اوضاع جامعه دچار آشفتگی، بی‌نظمی و هرج و مرج می‌شد و پدیده‌هایی مانند تقلب و دزدی و راهزنی گسترش می‌یافت؛ گاه شدت گرسنگی، فقر، فلاکت و فشار روانی ناشی از غم از دست دادن عزیزان به حدی می‌رسید که عده‌ای خودکشی می‌کردند. از دیگر پدیده‌های شومی که در این دوران به چشم می‌خورد، مسئله آدم-خواری است که گرسنگی و تنگدستی شدید مردم اشاره دارد. حضور فعال زنان در اجتماعات از دیگر مواردی است که در این مقاله به آن اشاره شده است.

واژه‌های کلیدی: قحطی، ناصرالدین شاه، آشفتگی اجتماعی، آدم-

خواری

1. کارشناس ارشد تاریخ، گرایش ایران دوره اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس تهران

mohsenkhodadad88@yahoo.com

2. استادیار دانشگاه تربیت مدرس تهران

تاریخ دریافت: 89/2/1 تاریخ تصویب: 89/7/10

مقدمه

بارها، در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار، در ایران قحطی رخ داد که شدت و گستردگی آن در سال‌های مختلف متفاوت بود. در برخی نواحی کشور اثری از قحطی نبود اما برخی دیگر شدیدتر و گسترده‌تر بود؛ به گونه‌ای که بیشتر مناطق کشور با این پدیده درگیر بود. قحطی‌های 1277 هـ.ق. و 1287 هـ.ق. و 1288 هـ.ق. نمونه‌هایی از این قحطی‌ها بود.

قحطی‌های این دوره تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر جامعه ایران داشت. در نتیجه بروز قحطی‌ها مصیبت، فجایع آشفتگی و هرج و مرج جامعه را در بر می‌گرفت؛ بسیاری از قیدوبندها شکسته شده و انحرافات بی‌وجود می‌آمد. با بروز انحرافات نابسامانی در جامعه بیشتر شده و اوضاع کشور بسیار وخیم می‌شد.

ناتوانی مردم در تأمین نیازهای خود باعث خشم و پریشانی روحی و روانی آن‌ها شد. شادابی و طراوت جای خود را به عزا و ماتم داد. یأس و ناامیدی بر مردم غالب شد. هینریش بروگش در 1277 هـ.ق. بعد از آنکه از فارس به تهران برگشت، شاهد قحطی شدید در تهران بود. او در توصیف اوضاع و احوال مردم تهران در آن ایام می‌نویسد: «روحیه و حالت مردم تهران نیز تفاوت بسیاری با سابق و قبل از آنکه به مسافرت برویم پیداه کرده است. دیگر آن افراد خنده‌رو و خوشحالی را که در کوچه و بازار می‌دیدم مشاهده نمی‌کنیم. اوقات همه تلخ و روحیه همه بر اثر گرانی زیاد و گرسنگی و قحطی و از همه (ویا) خراب کرده است... همه جا صحبت از گرانی فوق‌العاده نان و سایر اقلام خوار [و] بار مایحتاج بوده است.» (بروگش، 1368: ج 2: 564).

علی اکبر فیض نیز در ابتدای رساله خود، وقایع سال قحط، درباره روحیه مردم در ایام قحطی 1288 هـ.ق. نیز چنین توصیفی دارد (صفت گل و گرنی، 1387: 112):

مردم آشفته در آن ایام سعی می‌کردند، به هر طریقی، جان خود را حفظ کنند. آن‌ها برای نشان دادن نارضایتی خود از اوضاع به وجود آمده دست به اعتراض زدند.

تجمع اعتراض آمیز علیه حاکمان در ایام قحطی به کرات اتفاق افتاد. مردم خشمگین گاه به مأمورین حکومتی حمله می‌کردند و به حاکمان و حتی شاه ناسزا می‌گفتند. در این زمان همچنین شاهد هجوم مردم خشمگین به ناوایی‌ها و غارت آن‌ها بودیم؛ چنانچه چارلز ادوارد بیت

مشاهداتش را به این صورت بیان می‌کند: «به‌عینه شاهد بوده است که جماعت خشمگین در تهران نانوائی‌ها را غارت کردند...» (بیت، 1356: 157).

گذشته از اعتراضات شاهد حوادث و وقایع دیگر نیز در جامعه هستیم که به شرح آن می‌پردازیم:

1- نقش زنان در اعتراضات به قحطی

در عصر ناصری، زنان هم‌پای مردان در اجتماعات اعتراض‌آمیز به دلیل قحطی نان شرکت کردند. در آن دوران زنان از حضور و فعالیت در اجتماعات منع بودند و بیشتر به اداره خانه و خانواده و تربیت فرزندان می‌پرداختند. اما در پی قحطی به وجود آمده و به دلیل سختی و گرسنگی ناشی از آن که موجب جان دادن بسیاری از فرزندان و عزیزان این زنان شد، آنان تاب و تحمل را از دست داده و در اعتراضات پیشاپیش مردان حرکت کرده، شعار می‌دادند، گریه و زاری می‌کردند تا شاید بتوانند اندکی از مشکلات به وجود آمده بکاهند.

برخی سعی می‌کردند تا با ناچیز نشان دادن تعداد زنان، آن اعتراضات را بی‌ارزش و یا به قصد توطئه علیه حاکم، و نه اعتراض مردمی، نشان دهند؛ چنان‌که ظل‌السلطان درباره شورش 1288 هـ.ق. در فارس می‌نویسد: «صبح چند زن از کسان مشیر به میدان توپخانه فارس آمده... می‌گفتند نانمان شور است یا تلخ!» (ظل‌السلطان، 1368: 462) و یا مظفرالدین میرزا درباره آشوبی که بر اثر قحطی 1296 هـ.ق. در آذربایجان رخ می‌دهد، برای آنکه موضوع را بی‌ارزش نشان دهد می‌نویسد: «...کسی هم نبوده، دوازده نفر زن فقیر که شغل آن‌ها در شهر گدایی است سر و صدا کردند.» (طاهر احمدی، 1370: 455)، همچنین عده‌ای با استفاده از الفاظی چون هرزگی سعی در جدا کردن آن‌ها از دیگر زنان داشتند؛ چنانچه فریدون آدمیت به نقل از فرهاد میرزا معتمدالدوله در قحطی 1277 هـ.ق. می‌نویسد: «الحق زنان کمال هرزگی را کردند.» (آدمیت، 1356: 80) و در جای دیگر آمده: «چند نفر زن شریر به جهت گرانی نان اجماع کرده بودند.» (وقایع اتفاقیه، 1362: 123).

اینک نمونه‌هایی از حضور زنان را در اجتماعات اعتراض‌آمیز در عصر ناصرالدین شاه بیان

می‌کنیم:

در 1277 ه.ق. در کشور قحطی رخ داد و هر روز بر شدت آن افزوده می شد. در شعبان آن سال هنگامی که ناصرالدین شاه از شکار جاجرود برمی گشت، از دور جمعیت زیادی را در برابر قصر دید « کمی نزدیک تر آمد با حیرت متوجه شد که عده ای حدود پنج شش هزار نفری زنان چادری هستند. این زنان به عنوان عزا و ناراحتی گل بر سر خود زده و رویند صورتشان را باز کرده بودند و به نظر می رسید که چیزی را به شاه می خواهند بگویند... شاه که از این وضع غیر منتظره دچار ترس و نگرانی شده بود از داخل کالسکه با دست اشاره کرد که جلو بروند.» اما زنان با کنار زدن فراشان «کالسکه را گرفته و جلو رفتند، از قحطی و کمبود نان به شاه شکایت کردند و فریاد می زدند: ما و بچه هایمان گرسنه ایم، چند روز است نان پیدا نکرده ایم و به جای نان، آشغال و کثافت خورده ایم. شاه که سخت نگران و در عین حال عصبانی شده بود، به آن ها وعده داد که به زودی به شکایتشان رسیدگی خواهد کرد.» با عبور شاه، زنان به فراشان و به خصوص به کامران میرزا فرزند شاه حمله کردند؛ در آن ایام در بین مردم شایعه بود که کامران میرزا از محتکرین غله است و غلات زیادی در انبار خود دارد.

بروگش در ادامه درباره جایگاه و موقعیت زنان می نویسد: «زنان ایران به علت آن که مأموران دولتی ملاحظه آن ها را می کنند و فراش ها نمی توانند به خاطر نامحرمی به آن ها حمله ور شوند، از موقعیت خاصی در ایران برخوردارند و در شورش ها و انقلاب ها نقش مهمی را بازی می کنند... زنان که مصونیت خاصی در جامعه دارند جلو افتاده و انقلاب را شروع می کنند و راه را برای مردان باز می نمایند. این بار هم همین طور بود.» (بروگش، 1368: ج2، 630). این اعتراضات و شورش ها باعث شد تا شاه احساس خطر کند و در نتیجه، با اقدامات شتاب زده چون کشتن میرزا محمودخان نوری و... در صدد کنترل اوضاع برآید. این اقدامات برای مدتی قیمت نان را کاهش داد، اما موقتی بود. این بار با فرا رسیدن ماه مبارک رمضان بر شدت قحطی ها افزوده شد و زندگی برای مردم بسیار سخت تر از پیش شد. در هفده رمضان 1277 ه.ق. «جمعی از زن ها بعد از ظهر به جهت نان ازدحام نمودند، به مسجد شاه رفتند. شهبازخان قوریسال باشی را عوض میرزا موسی وزیر [دارالخلافة] کتک زدند... و آقا سید مرتضی برادر مرحوم امام جمعه را کشیدند و کشان کشان تا بیرون مسجد بردند که بی حال شده، افتاد و او را می خواستند همراه خود به ارک ببرند که در خاک

پای مبارک حرف بزند و از آنجا جمعی دیگر به در خانه وزیر مختار انگلیس رفتند. وزیر مختار در خانه خود را بست و سنگ و چوب به در خانه زدند... هرزگی زنان شدت کرد. آقا علی پیش- خدمت به در خانه می‌رفت. از اسب کشیده کتک زدند... دکاکین نانویی را غارت کردند.» (آدمیت، 1356: 79). حکومت از این سرو صدا و آشوب دچار وحشت شد و کوشید تا اوضاع را کنترل کند. «پس از ورود سپهسالار و نصرت‌الدوله و آقای مستوفی‌الممالک باز سرباز و توپچی به مسجد آمده، در میان طایفه نسوان یک دده سیاهی بود که حمله می‌آورد و چوب تخته دکان در دست داشت و به جمع سپهسالار هجوم می‌آورد. به زحمت او را گرفته و چند نفر دیگر از زن‌ها را گرفته و گوش چند نفر از مردها را در میان مسجد بریدند... تا فتنه آرام گرفت و زن‌های دیگر متفرق... دو هزار نفر زن بودند که به مدرسه خان مروی هم رفته، جناب حاجب‌الدوله محمدرحیم گریختند. الحق زنان کمال هرزگی را کردند...» (همان، 80)

در 1287 هـ.ق. به دلیل خشکسالی کشور دچار قحطی شد. هنگامی که شاه از عتبات به حرم حضرت عبدالعظیم رفت، با عده‌ای از زنان مواجه شد که از گرانی نان شکایت داشتند (ناصرالدین شاه، 1372: 228).

در قحطی و گرانی 1296 هـ.ق. بار دیگر شاهد حضور پررنگ زنان در اجتماعات اعتراض- آمیز علیه حکومت هستیم.

در 1302 هـ.ق. عده‌ای از زنان فارس به دلیل گرانی نان در مسجد نو فریاد می‌زدند. عده‌ای از زنان و مردان دور آن‌ها جمع شدند و برای اعتراض به سمت میدان توپخانه رفتند اما توسط مأموران حکومتی متفرق شدند؛ بار دیگر «زن‌ها می‌روند در چهار بازار شهر، مردها را جمع‌آوری کرده با چوب و چماق دکاکین را می‌چاپند و دکان‌ها را می‌بندند.» (وقایع اتفاقیه، 1362: 123). به هر حال، زن‌ها با گریه و زاری، خاک بر سر ریختن، با خواهش و التماس و گاه با درگیر شدن با مأموران دولتی سعی در بهبود اوضاع داشتند، اما مأموران حکومتی با بی‌توجهی و مجازات عده‌ای سعی در خفه کردن فریادها داشتند. وقتی زنان فارس دیدند به این صورت نمی‌توانند کاری از پیش ببرند «به جناب صاحب دیوان عارض شدند که نان عاید ماها نمی‌شود، اگر تا ده روز دیگر نان را ارزان و فراوان نکردی، تو را با سنگ از شهر بیرون خواهیم کرد.» (همان، 245).

در 1312 هـ.ق. حدود سی یا چهل زن به سر توپخانه حکومتی رفتند و بست نشستند و از گرانی شکایت داشتند (اعتماد السلطنه، 1350: 991).

در یازده رمضان 1313 هـ. ق شاه، صدراعظم و نایب السلطنه که عازم مسجد سپهسالار بودند. عده‌ای از زنان جلوی آن‌ها را گرفتند و به وضع نان و گوشت گله داشتند (همان، 1057).

با توجه به مطالب مذکور می‌توان نتیجه گرفت، در اوضاعی که قحطی بیداد می‌کرد و مردم از شدت فقر و گرسنگی و بیماری به تنگ آمده و بسیاری از عزیزان خود را از دست داده بودند و حاکمان بیشتر مواقع به امور مردم بی‌توجه بودند، زنان چادر همت به کمر بستند و دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. آن‌ها غم و اندوه خود را با گریه و زاری، خاک بر سر ریختن، پاره کردن نقاب در ملاء عام، افتادن به دست و پای حاکمان و درگیری با مأموران حکومتی، نشان می‌دادند، به امید آن که شاید غیرت حاکمان بجنبند؛ اما حکومت به جای تلاش برای بهبود بحران موجود و رفع مشکلات مردم با متفرق کردن، حبس، مجازات و بی‌رنگ نشان دادن حرکت مردمی‌شان موجب شعله‌ورتر شدن آتش خشم این زنان و مردان رنج کشیده می‌شد.

2- دزدی و راهزنی

یکی دیگر از پیامدهای اجتماعی قحطی، گسترش دزدی و راهزنی در جامعه بود. هر چند دزدی و راهزنی مسئله‌ای نیست که تنها در ایام قحطی به وجود آمده باشد، اما در این ایام شاهد گسترش چشمگیر آن هستیم.

هنریش بروگش در قحطی 1277 هـ.ق. می‌نویسد: «به موازات گرانی و قحطی دسته‌ای اشرار و لوطی‌های محل نیز به شرارت‌ها و دستبردهای خود افزودند...» (بروگش، 1368: ج 2، 562)

گسترش دزدی و راهزنی موجب بی‌ثباتی اوضاع جامعه شد. در کنار فشار و سختی ناشی از فقر و گرسنگی، قحطی و بیماری، نبود امنیت و اطمینان خاطر بیش از پیش عرصه را بر مردم تنگ و اوضاع را وخیم‌تر می‌کرد. خانه‌ها همواره در معرض دزدی بود. در آن وقت ناصرالدین شاه برای کنترل اوضاع دستور داد تا با اشرار و دزدان به شدت برخورد کنند. روزنامه وقایع اتفاقیه در این باره

می‌نویسد: «دزدی را که به سرقت چند من گندم اقدام نموده بود، حد شرعی در حق او جاری می‌کنند.» (روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره 443)

هینریش بروگش در این باره می‌نویسد: «یک دسته یازده نفری مرکب از نه نفر مسلمان و دو نفر ارمنی مسیحی تشکیل شده بود... در یک تعقیب شدید نه نفر مسلمان عضو دسته فرار کردند و دو نفر مسیحی گرفتار شدند. آن دو نفر را بلافاصله به فرمان شاه وسط میدان آوردند، میرغضب‌ها سرشان را گوش تا گوش در جلوی چشم مردم بریدند.» (بروگش، 1368: 562).

اما در آن زمان، این مجازات‌ها نتوانست بر اوضاع نابسامان ایران تأثیری بگذارد. در قحطی‌های سال‌های بعد نیز در بیشتر نواحی ایران دزدی و غارت اموال مردم و ناامنی ناشی از آن به شدت گسترش یافت.

دکتر ویلز درباره این موضوع می‌گوید، در قحطی 1288 هـ.ق. دزدی‌ها افزایش یافت؛ «به طوری که دستبردهای شبانه به منازل، به خصوص دکان و مغازه‌ها به صورت عادی درآمد، و اداره امنیت مملکت به صورت مشکلی بزرگ و غیرقابل حل جلوه گر شد و جاده‌ها ناامن و گروه‌هایی از گرسنگان از جان گذشته هر یک به صورت بان‌دی مجزا دست به غارت و چپاول اموال کاروانیان و مسافرین راه‌ها زدند و بدین صورت همه جاده‌ها ناامن گردید و رعب و وحشت زیادی در دل مردم ایجاد گشت.» (ویلز، 1368: 289) روزنامه ایران نیز در شماره 28 خود به گسترش دزدی ترکمان‌ها در خراسان در این سال اشاره دارد.

در کتاب قم در قحطی بزرگ 1288 هـ.ق. به نقل از علی اکبر فیض آمده: «مردی مجموع اسباب خانه خود را فروخته، وجه او را سی من گندم بخرید که قوت خود و عیال نماید. شبی دو سه نفر که اطلاع از این گندم داشتند در خانه و اطاق او رفته با دسته هونگ سر آن زن و مرد را خرد کرده، گندم را بردند.» (صفت گل و گرنی، 1387: 124). موارد دیگری از این نوع نیز ذکر شد (همان).

روزنامه ایران در 1290 هـ.ق. با اشاره به دزدی‌ها در یزد می‌نویسد: «این اوقات برنج و روغن بسیار از دکان بقالی به سرقت برده بودند.» (روزنامه ایران، 1375: شماره 209).

دزدان همچین علف‌ها و گندم‌های مزارع را به سرقت می‌بردند. در فارس «چند نفر رفته بودند که گندم از خرمن سرقت نمایند، آن‌ها را گرفته به حکومت می‌برند، حکومت بعضی را گوش بریدند و برخی را گوش سوراخ کردند.» (وقایع اتفاقیه، 1362: شماره 112).

گاهی این دزدی‌ها به درگیری‌های شدید بین صاحبان مال و سارق منجر می‌شد که در برخی اوقات با مرگ یکی از دو طرف همراه بود. در فارس «یک نفر بقال از سلطان آباد به شهر می‌آمد. به قدر سی چهل تومان وجه نقد به همراه داشته با یک بار الاغ اسباب، در راه او را خفه می‌کنند، پول او را با هر چه بار الاغ بوده می‌برند.» (همان، 127).

گذشته از دزدی در شهر، راهزن‌ها مسیر قافله و کاروان‌ها را ناامن کرده بودند؛ پولاک از وجود راه‌دارها در گذشته خبر می‌دهد. او می‌نویسد: «حالا فقط هنگامی از طرف حاکم راه‌دار گسیل می‌شود که در نقطه‌ای غارت رخ داده باشد.» (پولاک، 1368: 315). راهزنی در مناطق مختلف موجب می‌شد قافله‌ها و کاروان‌ها نتوانند به راحتی سفر کنند. به نمونه‌هایی از این راهزنی‌ها اشاره می‌کنیم:

در 1291 هـ.ق. «در یک فرسخی شیراز بالای سعدیه قافله الاغی [را] که گندم بار داشته است، دزدان زده بوده‌اند.» (وقایع اتفاقیه، 1362: شماره 15).

در 1293 هـ.ق. هنگامی که «قافله‌ای از بوشهر به شهر شیراز می‌آمد، در کتل ملو از قرار اخبار، یکصد نفر دزد بر سر آن‌ها می‌ریزند و تمام اسباب آن‌ها را سرقت می‌نمایند...» (همان، 35) مطالب متعدد در این مورد در منابع مختلف بیان شده است (همان، 63، 112، 326، 458 و 498 و زرغام، 1369: 32 و جابر انصاری، 1321: 302).

3- آدم‌خواری

«زمانی که آدم‌خواری باب گشت هزار و دویست و هشتاد و هشت» (جابر انصاری، 1321: 50) پدیده آدم‌خواری از حوادث بسیار وحشتناکی بود که بر اثر قحطی در عصر ناصری به وجود آمد. روی آوردن مردم به خوردن گوشت هم‌نوعان خود از حوادث بسیار دردناکی است که نشان‌دهنده عمق فاجعه و مصیبت وارده به جامعه است؛ جامعه‌ای که انسان از خوی و خصلت انسانی

خود خارج می‌شود و همانند حیوانات وحشی به خوردن گوشت و خون هم‌نوعان می‌پردازد تا بتواند به حیات خود ادامه دهد، این عمق فاجعه را نشان می‌دهد.

البته آدم‌خواری موضوع جدیدی نبود و در سال‌های قبل نیز مطرح بود؛ برای نمونه، در 1816م (1232 هـ.ق.) در کاشان مردم «دختر بچه‌ها را می‌خوردند و اجسادشان را در جاده‌ها می‌انداختند.» (ناطق، 1354: 131) اما در این دوره بر خلاف سال‌های قبل، منابع بسیاری به این موضوع پرداختند که این امر شدت و گستردگی این موضوع را در این سال نشان می‌دهد؛ در این بین، علی‌اکبر فیض در رساله خود به موارد متعددی از این پدیده اشاره دارد. مطرح شدن این پدیده در منابع مختلف گستردگی آن را نشان می‌دهد.

در آن سال وقتی آذوقه وارد شهر نمی‌شد و مردم چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کردند، از روی اجبار و ناچاری «سگ و گربه را می‌خوردند، حتی از خود هم نمی‌گذشتند... مردار مسلمان و یهود می‌خوردند.» (دانش پژوه، 1355، 1890-1891) آن‌ها از شدت گرسنگی حتی از گوشت فرزندان خود نمی‌گذشتند.

مردم بعد از خوردن گوشت حیوانات کم‌کم به خوردن گوشت مرده روی آوردند. شخصی نقل می‌کرد «حاجی علی نامی با چهار نفر اولاد از اناث و ذکور و یک زن» به سوی قم حرکت کردند؛ اما در بین راه به علت شدت «برف و سختی سرما نتوانستند حرکت نمایند، در همان مکان مانده از گرسنگی و سرما یکی از آن اطفال بمرد. گوشت او را بخوردند. یکی دیگر بمرد و گوشت او را هم بخوردند. به همین طریق، هر کدام که مردند گوشت او را زنده[ها] بخوردند تا آن مرد هم بمرد.» (صفت گل و گرنی، 1387: 131). به‌مرور، با حل نشدن بحران قحطی این امر گسترش یافت و بعد از مدتی چنان شد که مردم از گفتن این مسئله ابایی نداشتند. «حاجی سید محمود حکایت کرد: امروز زنی را دیدم گوشت میته می‌خورد. او را منع و سرزنش نمودم. پاسخ داد: چه کنم؟ اکنون دو ماه است از راه ناچاری و لابدی گوشت میته می‌خورم. بر حال او رقت بسیار نمودم.» (همان، 135).

به علت مرگ‌ومیر زیاد در آن ایام، شرایط و امکانات کافی برای کفن و دفن اموات نبود؛ به همین دلیل این عمل به‌کندی صورت می‌گرفت. تعداد اموات در غسل‌خانه‌ها زیاد بود. از این‌رو،

نگهبانی را برای مراقبت از غسل‌خانه می‌گماشتند تا کسی وارد آن نشود و از گوشت اموات تغذیه نکند. علی‌اکبر فیض از نگهبانی نقل می‌کند که شبی «زن و مردی درب بقعه مشاهده نمود که می‌خواستند داخل شوند. آن مرد به زن گفت: در فلان گوشه جسد طفلی را امروز دیدم که سیمین و فربه بود...، آن‌ها به قصد استفاده از آن جسد وارد بقعه می‌شوند اما موفق نمی‌شوند.» (همان).

در آن زمان گاه بخشی از اعضای بدن اجساد را که برای دفن به قبرستان می‌بردند؛ بریده بود؛ چنانچه شخصی روایت می‌کرد؛ «اغلب امواتی که از محله‌های پایین شهر می‌آورند پستان زن-ها بریده‌اند» [بعضی که گوشت در بدن دارند گوشت زن و سایر اعضای ایشان را جدا کرده برده خورده‌اند.] (همان، 134). همچنین شخص دیگری در مورد سه زنی که بر اثر سرما و گرسنگی مرده بودند، می‌گفت: «گوشت زن و سینه او را معلوم بود بریده بودند.» (همان، 136).

گذشته از خوردن گوشت اموات که نشان‌دهنده اوضاع تأسف بار جامعه است، مسئله هولناک‌تری که در این دوره اتفاق افتاد، دزدیدن و کشتن و خوردن گوشت انسان به خصوص اطفال بود؛ موضوع وحشتناکی که برخی از منابع از آن یاد کردند؛ مسئله‌ای که ترس و خوف را در آن زمان گسترش داد.

در آن ایام **بچه خوره** اصطلاحی بود که اغنیا به وسیله آن بچه‌ها را می‌ترساندند و می‌گفتند که «هیچ مگو که بچه خوره آمده است، لهذا بچه‌ها ساکت می‌شدند.» (افضل‌الملک، 1361: 394). آن‌گونه که از منابع بر می‌آید، بچه‌ها بیش از هر گروه دیگر در معرض خطر بودند. تنها گذاشتن آن‌ها برای لحظاتی کوتاه کافی بود تا کسی بچه را با حيله بریاید.

زنی طفل شش ساله را به تعزیه برد، «آن طفل از مادر خود چیزی خوراکی طلبید. طفل را در آن مکان نشانند تا از جهت طفل خود چیزی خوراکی ایتباع نماید. پس از مراجعت نمودن، طفل خود را ندید.» (صفت گل و گرنی، 1387: 116). بعد از جستجو، متوجه ربه شده شدن طفل توسط چند زن شد که او را کشته بودند تا بخورند، یا زمانی که اعضای یک خانواده قصد زیارت داشتند «طفل زودتر از خاله و مادر از خانه بیرون آمد در میان کوچه او را زنی گرفته میان چادر خود خفه نمود و او را می‌برد که در این بین زن‌ها از خانه بیرون آمده طفل خود را مشاهده نکردند و زنی را دیدند

در پایین کوچه به سرعت می‌رود. از جهت استعمال چون به او رسیدند چادر او را باز کرده طفل خود را مرده در بغل او بدیدند.» (همان، 121).

در روزنامه ایران به مواردی از این نوع اشاره شده و آمده است: «چند روز قبل متدرجاً پنج، شش طفل مفقود شده، کسان اطفال و فراش حکومتی در تفحص بودند. در کاروانسرای بیرون دروازه معصومه شخص غریب [ی] را دیدند که مشغول ساختن کباب است. در جیب او دو پنجه پای بچه یافتند. معلوم شد اطفال بیچاره را او می‌کشته و می‌خورده است.» (روزنامه ایران، شماره 14).

ظل السلطان نیز در مراجعه به تهران به مواردی در قم اشاره دارد و بیان می‌کند: «یک درویش را دیدم در قم گرفته بودند- از اهل نهاوند- که او شصت و دو آدم و طفل را گرفته بود و خورده بود. منزل این درویش در چاهی بود، به هر کسی که قادر می‌شد در پس کوچه و غیره از اطفال خفه کرده و می‌خورده، او را در میدان صحن پاره پاره کردند.» (ظل السلطان، 1368: 128). البته این مسئله به این شدت نمی‌تواند باشد و این تعداد زیاد به صورت شایعه در بین مردم رواج یافته بود.

احتشام السلطنه نیز در خاطرات خود به این مسئله اشاره دارد و می‌نویسد: «مردم بعد از خوردن سگ و گربه، و هرچه خوردنی به قول معروف دندان گیر بود، ناچار به خوردن اطفال پرداختند. مردم قحطی زده اطفال را می‌زدیدند و می‌خوردند.» (احتشام السلطنه، 1367: 13). وی در رساله وقایع سال قحط به موارد متعددی مانند ربودن و خوردن اطفال و بزرگ‌ترها اشاره می‌کند. این مسئله به- حدی شدید شد که «در آن اوقات طفل خوری و سرقت آدمی شایع بود و اغلب مردم در تفحص و تجسس و اموال و اطفال می‌خوردند.» (صفت گل و گرنی، 1387: 128).

گذشته از خوردن گوشت میت و ربودن و کشتن دیگران برخی از خانواده‌ها فرزندان خود را می‌کشته و می‌خوردند؛ چنانچه افضل الملک روایت می‌کند، دختر نه یا ده ساله‌ای را در گورستان دید که روی زمین افتاده، او را نجات داد. وقتی درباره او سوال کرد، او گفت: «من دختر فلان هستم. پدر و مادرم بی‌چیز بودند. فرزندی کوچک‌تر از من داشتند، او را کشته، خوردند. من قدری عقل داشتم، بر خود ترسیده، به این گورستان که محل عمومی است آمدم و قدری ماندم و از گرسنگی بی‌حال مانده، ضعف کرده و اکنون شمایم دریافتید.» (افضل الملک، 1361: 394). در منابع دیگر نیز به این مسئله اشاره شده است (ناطق، 1358: 18 و ساسانی، 1358: 114 و ویلز، 1368: 292).

4- تاثیر قحطی بر کاهش جمعیت

کاهش جمعیت یکی از پیامدهای اجتماعی قحطی بود. از آنجا که در ایران مرکزی برای سرشماری وجود نداشت، تخمین دقیق جمعیت کار سختی بود و احتمالاً اعداد و ارقامی که در مورد جمعیت ایران در آن زمان گفته شد، بر اساس حدس و گمان و شواهد موجود بود. دکتر پولاک در این باره می‌نویسد: «تعیین تعداد نفوس ایران بسیار کار مشکل است؛ زیرا هیچ فهرستی از نوزادان و درگذشتگان تهیه نمی‌شد، از آن گذشته، هرگز سرشماری به عمل نمی‌آمده است.» او در ادامه می‌افزاید: حکام «با سرشماری 1859 [م] (6-1275 ه.ق) که به فرمان شاه برگزار شد، سرسختانه مخالفت ورزیدند.» (پولاک، 1368: 14). دروویل درباره علت مخالفت حکام با سرشماری در آن روزگار می‌نویسد: «اگر شاه مملکت از تعداد واقعی نفوس استان‌ها باخبر شود، به تناسب آن درخواست عایدات مالیه خواهد کرد. ولی این امر با منافع (بیگلر بیگی)ها یعنی استانداران به هیچ وجه وفق نمی‌دهد؛ از این رو حکام می‌کوشند که جمعیت مناطق زیر نفوذ خود را همواره دو برابر کمتر از آنچه هست وانمود کنند.» (دروویل، 1348: 45).

هانری رنه دالمانی درباره جمعیت ایران می‌نویسد: «سرجان ملکم در تاریخ 1815 [م] جمعیت ایران را ده میلیون تخمین زده است. راولینسن انگلیسی در 1850 [م] تقریباً همین رقم را نشان می‌دهد.» (رنه دالمانی، 1355: 20) اما نویسنده دیگری «که در 1284 [ه.ق.] به ایران آمده، رقم جمعیت را پنج میلیون ثبت کرده است.» (آدمیت، 1356: 120) البته با توجه به مطالب ذکر شده این رقم باید اشتباه باشد.

دکتر پولاک در 1873م درباره جمعیت ایران می‌نویسد: «اکنون تقریباً از شش میلیون تجاوز نمی‌کند.» (پولاک، 1368: 14). او علت کاهش جمعیت را امراض مهلک وبا و طاعون، به خصوص، قحطی بیان می‌کند. (همان)

عده زیادی از مردم در قحطی 1288 ه.ق. جان خود را از دست دادند و همین امر سبب کاهش شدید جمعیت در شهرها و نواحی مختلف کشور شد. جمعیت تهران در زمستان سال 1807م پنجاه هزار نفر ثبت شد (کرزن، 1349: ج 2: 402). رنه دالمانی جمعیت تهران را همین عدد ثبت کرد (رنه دالمانی، 1355: 840). البته از آنجا که مردم تهران در زمان گرمای تابستان

به نواحی خنک کوچ می کردند؛ جمعیت آن در تابستان و زمستان متغیر بود. حاجی اسماعیل در مورد تعداد کشته شدگان در تهران می نویسد: «در دارالخلافه، تخمین در قلعه تهران معادل یکصد [و] سی هزار نفس، از گرسنگی تلف شدند.» (صفت گل و گرنی، 1387: 152). البته این تعداد نمی تواند صحیح باشد. رنه دالمانی نیز در مورد جمعیت تهران می نویسد: «در سال 1872 [م] جمعیت این شهر را به تقریب چهار هزار و در سال 1884 [م] نزدیک به هفت هزار نفر نوشته اند.» (رنه دالمانی، 1355: 853).

در یزد نیز شاهد کاهش جمعیت بر اثر قحطی 1288 هـ.ق. هستیم. «در اوایل قرن نوزدهم... شهر یزد یکصد هزار نفر سکنه داشت.» (محمود، 1344: 104). لرد کرزن نیز همین عدد را ثبت کرده است. وی می نویسد، جمعیت یزد «در سال 70-1860 [م] به چهل هزار نفر پایین آمده است.» (کرزن، 1349: ج 2: 293). محمود محمود نیز نوشته است: «در سال 1870 [م] عده آن به سی هزار نفر رسید. قحطی آن ایام آن ها را تمام کرد.» (محمود، 1344: 104).

درباره شمار افرادی که در خراسان جان خود را در قحطی 1288 هـ.ق. از دست دادند آمده: «دویست هزار نفر از گرسنگی تلف گردیدند. در شهر توس از غریب و شهری پنجاه هزار نفر از گرسنگی جان داده بودند.» (صفت گل و گرنی، 1387: 130). در شهر مشهد از «120000 نفر جمعیت 80000 نفر از گرسنگی تلف شدند.» (اورسل، 1382: 311). در شهر سبزوار نیز عده زیادی در ایام قحطی جان خود را از دست داده بودند؛ قبل از قحطی جمعیت آن به 30000 نفر می رسید و بعد از قحطی جمعیت آن به 10000 نفر کاهش یافت (رنه دالمانی، 1355: 687).

در قم نیز در 1288 هـ.ق. عده زیادی بر اثر قحطی، سرما و بیماری جان خود را از دست

دادند.

در کتاب **قم در قحطی بزرگ 1288 هـ.ق.** به نقل از علی اکبر فیض، تعداد جان باختگان قم، چهل هزار نفر ثبت شد (صفت گل و گرنی، 1387: 132). اما این تعداد با تعدادی که افضل الملک گزارش کرده سازگاری ندارد. افضل الملک می نویسد: «نفوس قم - و تفصیل - نفوس اهالی قم از قرار خانه شماری که قبل از سال مجاعه در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش وقوع یافت، سه هزار و هفتصد و پنجاه در خود بلده بود و عدد نفوس اهالی شهر قبل از گرانی اناثاً

و ذکوراً بیست و چهار هزار نفر و اهالی ایالات و دیهات بیست هزار و هفتصد بوده است؛ در ایام گرانی به قدر ششصد خانه خالی از سکنه شد و جمعیت خانه‌های شهری قدری کمتر شد و باز در این بیست و سه سال بعد از گرانی رو به آبادی گذاشت. تعداد نفوس شهر به سی و پنج هزار نفر رسیده است.» (افضل‌الملک، 1366: 80). علی اکبر فیض درباره روستای بید هند، یکی از روستاهای قم، به نقل از مشهدی آقای کوچک، کدخدای این روستا می‌نویسد: «در دو سه سال قبل از این، از صغیر و کبیر اهل بید هند را شمارش نمود، یک هزار و پانصد نفر شدند. اکنون از خرد و درشت و زن و مرد دویست نفر بیشتر نیستند که جملگی در این دو سال از گرسنگی تلف شدند.» (صفت گل و گرنی، 1387: 132).

جمعیت کاشان قبل از قحطی 1288 هـ.ق. «هفتاد هزار و کسری از مرد و زن و پسر و دختر به میزان آمده» (کلانتری، 1341: 8)، اما بعد از قحطی تقریباً بیش از یک سوم از جمعیت آن جان خود را از دست دادند.

به هر حال، عده زیادی در این ایام، جان خود را بر اثر قحطی و گرسنگی از دست دادند. هر چند تعداد افرادی که جان خود را از دست داده بودند، زیاد بود و حدود دو میلیون و حتی بیشتر ذکر شد؛ فریدون آدمیت به نقل از میرزا ابراهیم بدایع‌نگار، تعداد جان‌باختگان را «چهار کرور نفس» ثبت کرد، اما این تعداد را، آن هم در یک سال، نمی‌توان پذیرفت (آدمیت، 1356: 121)، یا حاجی اسماعیل نقل کرده: «... در این سه سال قحطی در ایران، در کل ایران آنچه سنجیدند، تخمین نمودند، ده کرور بندگان خدا از بنی نوع انسان مردند.» (صفت گل و گرنی، 1387: 152). اگر چه این رقم ذکر شده باید بسیار بیشتر از حد واقعی باشد، حقیقت این است که تعداد جان‌باختگان زیاد بودند. جابر انصاری در 1289 هـ.ق. یعنی یک سال بعد از قحطی به کاهش جمعیت شاه دارد و بیان می‌کند: «خلق نان‌خور کم شد.» (جابر انصاری، 1321: 371) تا جایی که مردم هنگام برداشت محصول کشاورزی با کاهش نیروی انسانی مواجه شده بودند.

5- مهاجرت به دلیل قحطی

مهاجرت از دیگر پیامدهای اجتماعی قحطی است. وقتی مردم در دوران قحطی از تأمین آذوقه خود ناتوان شدند، برای رفع احتیاجات و حفظ جان خود گاه مجبور به مهاجرت به مناطقی می شدند که اوضاع بهتری داشت، یا مسئولان حکومتی به امور مردم درمانده، بیشتر رسیدگی می کردند؛ در نتیجه مهاجرت، برخی از نواحی با کاهش جمعیت روبه‌رو شده و برخی از نواحی نیز خالی از سکنه می شد. این امر سبب می شد برای کشاورزی آن منطقه مشکلاتی در سال‌های بعد از قحطی پیش آید؛ چنانچه در 1289 هـ.ق. اتفاق افتاد. البته این مهاجرت‌ها را می توان به دو صورت موقت و دائمی تقسیم کرد؛ در مهاجرت‌های موقت که بیشتر به نواحی هم‌جوار صورت می گرفت، مهاجرین بعد از پایان قحطی به محل سکونت خود برمی گشتند اما برخی از مهاجرین نیز بعد از پایان قحطی به دلیل آشفتگی منطقه خود و... در همان منطقه می ماندند. در زیر به نمونه‌هایی از مهاجرت در ایام قحطی اشاره می شود:

در قحطی 1277 هـ.ق. «جمعی کثیر از فقرای اصفهان و یزد» به فارس مهاجرت کردند تا از سختی و تنگی رها شوند (روزنامه دولت علیه ایران، 1375: شماره 491).

در 1287 هـ.ق. به دلیل خشکسالی و قحطی گسترده‌ای که در کشور رخ داد، زندگی در برخی مناطق کشور مانند یزد بسیار دشوار بود؛ بنابراین، عده‌ای از اهالی یزد و توابع آن برای حفظ جان خود و رهایی از بحران به دیگر نواحی مهاجرت کردند (صفت گل و گرنی، 1387: 150).

ناصرالدین شاه که در این سال به عتبات رفته بود، مشاهدات خود را این گونه بیان می کند: «نزدیک شهر حم... به علت گرانی امسال از اطراف هم فقرای زیادی در این شهر جمع شده‌اند.» (ناصرالدین شاه، 1372: 224). ناصرالدین شاه به مهاجرت برخی از اهالی اصفهان و توابع آن به تهران نیز اشاره دارد (همان، 226).

ایزابلا بیشوب در این سال به کرمانشاه مسافرت کرده بود. او که شاهد قحطی و بیماری طاعون بود، درباره قحطی این منطقه می نویسد: «سکنه دهات مجاور و حومه شهر عموماً فقیر و کم‌بضاعت و از چند سال قبل تاکنون سه ربع سکنه آن به کشور عثمانی و شهرهای شمال آذربایجان مهاجرت کردند.» (بیشوب، 1357: 20).

در قحطی بزرگ 1288 هـ.ق. عده زیادی از مردم از روستاها و نواحی قحطی زده به شهرها و کشورهای دیگر مهاجرت کردند. در کتاب قم در قحطی بزرگ 1288 هـ.ق. به نقل از سید ابراهیم زین العابدین اصفهانی آمده که در این سال «نصف ممالک ایران از درد جوع مردند و نصف از نصف دیگر که ربع باشد، به ممالک فرهنگستان و اروپا... و انگلستان و روم و روس و افغانستان و طائفه ترکمانیه رفتند...» (صفت گل و گرنی، 1387: 155)؛ چنانچه از این مطلب می-توان دریافت؛ از جمعیت حدود ده میلیون نفر، پنج میلیون نفر جان خود را از دست دادند و نصف دیگر آن که دو و نیم میلیون نفر است، به خارج از کشور مهاجرت کردند. با این حساب، کل جمعیت باقی مانده باید دو و نیم میلیون نفر باشد.

با توجه به مطالبی که در مورد میزان مرگ میر مردم ایران در قسمت جمعیت مطرح شد، این آمار تعداد جان باختگان درست نمی باشد و با این تعداد مرگ و مهاجرت، کشور با کاهش شدید جمعیت روبرو می شد. البته شاید منظور او در استفاده از لفظ نصف یا ربع، کنایه از جمعیت زیاد بوده و شاید این الفاظ به دلیل گستردگی آن بر سر زبانها بود. اینک به نمونه هایی از مهاجرت اشاره می کنیم:

در 1288 هـ.ق. شاهد مهاجرت های گسترده قحطی زدگان به برخی از نواحی کشور هستیم که مشکلاتی را به همراه داشت. تهران به عنوان دارالخلافه ایران، از سایر نقاط ایران وضعیت بهتری داشت، همین امر در مهاجرت از نواحی دیگر به آنجا نقش داشت. در کتاب سیاستگران دوره قاجار به نقل از میرزا ابراهیم بدایع نگار بیان شده: «... چون فقرا اطراف و اهل بادیه و روستایان بلد را از جودی شایع و بری مستفیض خبر شده و بندی از ارزانی غلات و فراوانی حبوبات در این حدود شنیدند، از آفاق بلاد و اصقاع ممالک و شایعات بقاع رجالاً و نساءً از اطفال مرضع و مشایخ رقع خانه و سامان بگذاشتند و به خانه خلافت روی نهادند.» (ساسانی، 1358: 113).

مازندران از مناطقی بود که عده ای در نتیجه قحطی به آنجا مهاجرت کردند. روزنامه ایران در این باره می نویسد: «بعضی فقرا و غربا که به خیال ارزانی و فراوانی مأكولات به صفحات مازندران آمده بودند، چون... ارزانی و وفور نبود، همه به اوطان خود مراجعت کردند.» (روزنامه ایران، 1375: شماره 68). گیلان یکی دیگر از مناطق مهاجرپذیر در این سال بود. به دلیل خشکسالی و

گرانی در مناطق عراق عجم حدود بیست هزار نفر به گیلان مهاجرت کردند (آصف‌الدوله، 1377: ج 2: 272). در نتیجه مهاجرت زیاد به گیلان نرخ اجناس گران شد؛ به گونه‌ای که «فقرای غریبه قوه ابتیاع آن به قیمت گران نبود». همین امر سبب سرگردانی و آوارگی مهاجرین در گیلان شد. آصف‌الدوله برای رعایت فقرا، آن‌ها را بین ثروتمندان تقسیم کرد (همان).

کردستان نیز وضعیتی مشابه داشت. با شدت گرفتن قحطی، مردم از برخی مناطق مثل «همدان و خمسه و مهربان» به کردستان که شرایط بهتری داشت مهاجرت کردند. به مرور بر شمار مهاجرین افزوده شد، تا آنجا که «متجاوز از چهار هزار خانه‌دار خمسه و مهربان به داخل کردستان آمدند.» با افزایش شمار جمعیت، صاحبان غله بر قیمت غلات افزودند. گندم از خرواری ده تومان به دوازده تومان رسید. این مسئله سبب سخت شدن اوضاع کردستان برای آنان و ساکنین آنجا شد (سنندجی، 1366: 312).

در کتاب افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار ضمن بیان ویرانی و مرگ عده‌ای در سمنان به دلیل قحطی 1288 هـ.ق. به مسئله مهاجرت عده‌ای نیز اشاره شد (آدمیت و ناطق، 1356: 406).

کنل چارلز ادوارد در سفر به خراسان هنگامی که به منطقه آزادوار می‌رسد؛ از حضور چهارصد خانوار بلوچی - در نتیجه قحطی 1288 هـ.ق. - در آنجا خبر می‌دهد (بیت، 1356: 33). در سال‌های بعد نیز مردم به دلیل قحطی به نواحی دیگر مهاجرت می‌کردند. در 1310 هـ.ق. بعد از ویرانی محصولات زراعی در فارس و در کنار آن احتکار و بی‌کفایتی حکومت، قحطی و گرانی به اندازه‌ای شدید شد که؛ «بیشتر رعایای این بلوکات جلای وطن کردند.» (وقایع اتفاقیه، 1362: 431).

به هر حال، مهاجرت پدیده‌ای بود که قحطی یکی از عوامل اصلی آن بود. مردم در آن ایام خانه و کاشانه خود را رها می‌کردند، گاه مسیر سخت و طاقت‌فرسا را می‌پیمودند و حتی به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کردند تا بتوانند جان خود و خانواده خود را حفظ کنند.

6- گسترش تقلب

تقلب در کالا و اجناس از مواردی است که در ایام قحطی گسترش یافت. کمی و گرانی اجناس چنان بر مردم فشار آورد که بدون توجه به اجناس تنها به فکر سیر کردن خود و خانواده خود بودند؛ این مسئله فرصتی مناسب برای سودجویان بود تا با تقلب در اجناس سود بیشتری به دست آورند. موارد متعددی از تقلب در اجناس و کالا در دوران قحطی رخ داد که نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

از مواردی که تقلب در آن صورت می‌گرفت، نان بود؛ در 1277 هـ.ق. هنگامی که قحطی و گرانی زندگی را بر مردم سخت کرد، ناصرالدین شاه با تهدید و مجازات نانوایان سعی کرد قیمت نان را کاهش دهد اما «نانوایان تهرانی که عادت به گران‌فروشی و تقلب در امر نان داشتند نان را سبک‌تر می‌پختند و بی‌آنکه مردم بدانند به جای یک من نان سه چارک، به آن مردم بیچاره می‌فروختند و شانزده شاهی دریافت می‌کردند.» (بروگش، 1368: ج2: 605)؛ یا هنگامی که میرزا موسی از طرف شاه مأمور مهار قیمت نان شد، در جلسه‌ای که با نانوایان تشکیل داد به آن‌ها پیشنهاد کرد که «به جای آنکه قیمت نان را بالا ببرند، وزن هر نان را کم کنند تا جبران ضررشان بشود؛ بدین ترتیب، قیمت نان بالا نرفت ولی وزن آن کم شد و در نتیجه، جیب نانوایان پر شد و کیسه مردم خالی و طبقات ضعیف روز به روز ضعیف‌تر شدند.» (همان، ج: 1: 202).

گذشته از کم کردن وزن نان مردم از وجود ریگ و خاک در نان نیز شکایت داشتند. میرزا حسین‌خان در تلگرافی با اشاره به اینکه به دلیل «کثرت ریگ و خاک» در نان نمی‌توان از آن استفاده کرد، می‌نویسد: «این اغتشاش کاری و تقلب خبازها را رفع کنید.» (طاهر احمدی، 1370: 125) در سال‌های دیگر نیز شاهد چنین اعمالی از جانب نانوایان هستیم (وقایع اتفاقیه، 1362: 445).

از موارد دیگر تقلب، مخلوط کردن گندم با پوست آن است؛ چنانچه در فارس «فتح‌الله انباردار گندمی فروخته بود به زنی که پوست و کرکاس بوده یک من هفده شاهی، آن ضعیفه گندم را می‌برد در اندرون خدمت شاهزاده نشان می‌دهد و ایشان فوراً می‌فرستند فتح‌الله را می‌آورند در اندرون و چوب زیاد می‌زنند.» (همان).

در آن ایام همچنین شاهد هستیم که برخی از قصاب‌ها گوشت سگ را جای گوشت گوسفند به مردم می‌فروختند؛ چنان‌که قصابی روایت می‌کرد که در ایام قحطی و سختی 1288 هـ.ق. «هفت سگ به دست آورده کشتم، گوشت او را فروختم.» (صفت گل و گرنی، 1387: 136) یا «مردی سگ گله [ای] را دزدیده پوست کنده بود و به جای گوشت بره می‌فروخت...» (همان، 124).

حاج محمد حسن امین‌الضرب به موارد مشابه در مشهد اشاره دارد و بیان می‌کند: «... هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است.» (ناطق، 1358: 18).

7- خودکشی

در سال‌های وقوع قحطی گاه شاهد مسئله تأسف‌بار خودکشی در جامعه هستیم. منابع چندانی به بیان این موضوع نپرداختند، ولی به دلیل اهمیت موضوع و بیان شدت اثر قحطی بر زندگی مردم به ذکر چند نمونه از آن می‌پردازیم:

قحطی، فقر، گرسنگی، از دست دادن فرزندان و هم‌نوعان، همه و همه دست به دست هم می‌داد تا برخی از مردم آن‌قدر دچار فشار و بحران روحی شوند که مرگ را به زندگی ترجیح داده؛ دست به خودکشی بزنند.

در قحطی 1288 هـ.ق. در قزوین «جبار نام کازر به جهت تدارک معاش خواسته بود تا ظروف خانه خود را در معرض بیع درآورد، زوجه او او را مانع گردیده بود. از شدت تغییر خود را به چاهی انداخته و تا چند دقیقه فاصله هلاک شده بود.» (روزنامه ایران، 1375: شماره 48).

در صفر 1296 هـ.ق. در ارومیه قحطی شدید شد، تا جایی که «مردهای صاحب اولاد و احفاد از شدت سختی زهر می‌خوردند و مادرهای مرضه اولاد را تلف [می‌کردند]» (ظاهر احمدی، 1370: 656).

در سال 1304 هـ.ق. در شهر فارس نیز قحطی آن ایام زندگی را بر مردم بسیار دشوار کرد؛ چنان‌که «زن و شوهری چهار پنج طفل داشته از گرسنگی و دست‌تنگی یک روز و یک شب هر

چه خواسته بودند معاش پیدا کنند ممکن نشده بود، ضعیفه از بس که طفلها از گرسنگی گریه و فریاد می کردند، آهک و زرنیج خورده و مرده بود. شوهرش که وارد خانه می شود، زن و بچه ها را ملاحظه می کند، او هم هر چه از خوراک زن مانده بود خورده بود و فوت شده بود....» (وقایع اتفاقیه، 1362: 386).

نتیجه گیری

قحطی های عصر ناصری اوضاع اجتماعی را به شدت دگرگون کرد؛ نظم و آرامش از بین رفت و بسیاری از ناهنجاری ها در جامعه شکل گرفت. فقر و تنگدستی، دزدی و راهزی در جامعه گسترش یافت. در آن زمان شاهد مهاجرت مردم به شهرها و حتی به کشورهای دیگر هستیم. البته این مسئله نیز گرفتاری هایی را ایجاد می کرد؛ از یک طرف، باعث کم یا خالی شدن روستاها از سکنه می شد و از طرف دیگر، شهرهای ایران در آن ایام شرایط پذیرش مهاجر در آن ایام را نداشتند و با ورود مهاجرین به منطقه ای، آن منطقه دچار مشکل می شد. در این ایام شاهد پدیده شوم آدم خواری نیز هستیم؛ به خصوص در 1288 هـ.ق. که این موضوع به شدت گسترش پیدا کرد؛ چنان که منابع متعدد به این موضوع اشاره دارند. قحطی بر جمعیت آن زمان نیز تأثیر بسیاری گذاشت و باعث مرگ عده زیادی گردید، این مسئله سبب کاهش جمعیت شد.

منابع

- آدمیت، فریدون. (1356). *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*. تهران: انتشارات خوارزمی.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق. (1356). *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار*. چ 1. تهران: انتشارات آگاه.
- آصف الدوله، میرزا عبدالوهاب خان. (1377). *اسناد میرزا عبدالوهاب خان*، به تصحیح دکتر نوائی ج 2، چ 1. [بی جا]. انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

- احتشام السلطنه، محمود. (1367). *خاطرات احتشام السلطنه*. به تصحیح سید محمد مهدی موسوی. تهران: انتشارات زوآر.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. (1350). *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه*. به تصحیح ایرج افشار. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- افضل الملک، میرزا غلام حسین خان. (1361). *افضل التواریخ*. به تصحیح منصوره اتحادیه. (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، چ 1. تهران: نشر تاریخ ایران.
- افضل الملک، غلام حسین. (1336). *تاریخ و جغرافیای قم*. قم: انتشارات وحید.
- اورسل، ارنست. (1382). *سفرنامه قفقاز و ایران*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بروگش، هینریش. (1368). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*. ترجمه مهندس کردبچه 2 جلدی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- یشوب، ایزابلا. (1357). *از بیستون تا زردکوه بختیاری*. ترجمه مهرباب امیری، چ 1. تهران: انتشارات سهند.
- پولاک، یاکوب ادوارد. (1368). *سفرنامه پولاک*. (ایران و ایرانیان). ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- جابر انصاری، حاج میرزا حسن خان. (1321). *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*. به تصحیح حسین عمادزاده. [بی جا]. ناشر حسین عماد زاده.
- دانش پژوه، محمد تقی. (1355). *فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه تهران*. ج 5. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دروویل، گاسپار. (1348). *سفرنامه دروویل*. ترجمه جواد محیی، چ 2. [بی جا]. انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ.
- رنه دالمانی، هانری. (1355). *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*. ترجمه آقای فرهوشی. تهران: [بی نا].

- روزنامه ایران، کتابخانه جمهوری اسلامی ایران. (1375). چاپ اول. تهران: انتشارت کتابخانه جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات.
- روزنامه دولت علیه ایران. (1375). به کوشش جمشید کیان فر و عنایت الله رحمانی، چ 1. [بی جا]: [بی نا].
- ساسانی، خان ملک . (1388). *سیاستگران دوره قاجار*. تهران: انتشارات هدایت با همکاری انتشارت بابک.
- سندجی، میرزا شکرالله. (1366). *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*. به تصحیح دکتر حشمت الله طیبی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صفت گل منصور و گرنی، جان. (1387). *قم در قحطی بزرگ 1288 هجری قمری*. چ 1. قم: انتشارات مرعشی نجفی.
- ضرغام، شهریار. (1369). *گزارشهای تلگرافی آخرین سالهای عصر ناصرالدین شاه*. چ 1. [بی جا]: ناشر شهریار ضرغام.
- طاهر احمدی، محمود. (1370). *تلگرافهای عصر سپهسالار*. (خط تلگراف تبریز 96. 1295). چ 1. تهران: انتشارات سازمان و اسناد ملی ایران.
- ظل السلطان، مسعود میرزا. (1368). *خاطرات ظل السلطان*. (تاریخ و سرگذشت مسعودی). به تصحیح حسین خدیو جم. چ 1. بی جا: انتشارات اساطیر.
- کرزن، جرج. ن. (1349). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غ وحید مازندرانی. 2جلدی. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کلانتری ضرابی، عبدالرحیم. (1341). *تاریخ کاشان*. به تصحیح ایرج افشار. تهران: [بی نا].
- محمود، محمود. (1344). *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. [بی جا]: انتشارات اقبال.
- ناصرالدین شاه. (1372). *شهریار جاده ها*. (سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات). به تصحیح محمدرضا عباسی و پرویز بدیعی. تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی.
- ناطق، هما. (1354). *از ماست که بر ماست*. چ 1. [بی جا]: انتشارات آگاه.

- ناطق، هما. (1358). **مصیبت وبا و بلای حکومت**. چ 1. [بی جا]: انتشارات نشر گستره.
- وقایع اتفاقیه. (1362). به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی. [بی جا]: انتشارات نوین.
- ویلز. (1368). **سفرنامه دکتر ویلز (ایران در یک قرن پیش)**. ترجمه غلام حسین قراگزلو. چ 1. تهران: انتشارات اقبال.
- ییت، چارلزادوارد. (1356). **خراسان و سیستان**. ترجمه قدرت الله زعفرانلو و مهرداد رهبر. چ 1. تهران: انتشارات یزدان.